

MAYA ANGELOU



دکتر مایا آنجلو

نویسنده آفریقایی - آمریکایی، با انتشار نخستین کتاب خود «من راز آواز پرنده زندانی را می دانم» نام خود را در عالم ادبیات ثبت کرد. این کتاب، شرح حال وقایع مصیبت بار دوران کودکی و نوجوانی اوست؛ جدایی پدر و مادر در ۴ سالگی او، وارد آمدن ضربه روحی شدید از سوی ناپدری که منجر به از دست رفتن قدرت تکلم او از ۸ تا ۱۳ سالگی شد و هولناک تر از همه، رفتار سرشار از بغض و عداوت هموطنان سفید پوست.

مایا آنجلو، خود، زندگی اش را به «راه آهن مرتفع و پر پیچ و خم تفریحگاههای کودکان، در مسیری سرشار از ناکامی ها و کامیابی های مکرر» تشبیه کرده است. او در دهه شصت به پیشنهاد دکتر مارتین لوتر کینگ به مدیریت نمایندگان شمال آمریکا در کنفرانس رهبران مسیحی ایالات جنوب برگزیده شد. او در سفری به نیویورک، به انجمن نویسندگان هارلم پیوست و بارها از طرف مجلات فرهنگی زنان هارلم به خاطر فعالیت های سیاسی اش به عنوان بانوی سال انتخاب شد و در نخستین سالهای دهه ۷۰ فعالیت های سیاسی خود را به عنوان مدافع حقوق سیاهان گسترش داد و چندین سال در غنا، سردبیری نشریه معتبر AFRICAN REVIEW را به عهده داشت. دکتر مایا آنجلو، به عنوان چهره محبوب و مطرح شعر آمریکای معاصر، در مراسم سوگند خوردن کلیتون به شعر خوانی دعوت شد. وی با قرائت منظومه گریبی تحت عنوان «با دمیدن سپیده دم» در این مراسم، سیاست های ددمشانه ای آمریکا را سخت مورد انتقاد قرار داد.

مایا آنجلو در حال حاضر کرسی استادی رشته ادبیات آمریکایی را در دانشگاه WAKE FOREST به عهده دارد. از او تاکنون چندین مجموعه شعر به چاپ رسیده است که عنوان آن ها عبارتند از: «هماره در مبارزه»، «پیش از مردن تنها یک لیوان آب خنک می خواهم» و «هرگز از پا نخواهم نشست». مایا آنجلو، از مشاوران مهم کاخ سفید است.

نویسنده حسن زاده (مصطفوی)

مایا آنجلو،

شاعر و منتقد سیاست های آمریکا

صورت تحقق این آرزوست که من مرگ را مجاز به انجام وظایف می دانم.

تنها زمانی از آشفتنگی پرسش هایم می رهم که بپذیرم ناگزیر از دانستن همه اسرار نیستم. در دنیایی که بسیاری نومیدانه در جست و جوی یافتن همه پاسخ هایند، اعتقاد داشتن و معترف بودن به عدم نیاز برای پی بردن به همه چیز، چندان طبیعی نیست. به خود یادآوری می کنم آنچه می دانم کافی است با اشعار بر اینکه آنها همیشه در حیطه دانسته های من باقی خواهند ماند و هرگز از حقیقت تهی نخواهند شد.

همچنین، هنگامی که خود را در مرگ دوست و عزیزی، سرشار از عصیان و اندوه می یابم، سعی می کنم هر چه زودتر به خاطر آورم که می باید همه علائق و پرسش ها، تلاش ها و پاسخ هایم را متوجه این مسأله کنم که از عزیز از دست رفته ام چه آموخته ام و چه می توانم بیاموزم. کدام خاطرات به جای مانده از او می تواند مرا در هنر خوب زیستن یاری دهد؟ و تنها در این صورت است که مرگ، معنا و غایتی زیباتر از جاودانگی می یابد.

ما ترک مرگی

مقاله ای از: دکتر مایا آنجلو

هوشیاری و فراستی غریزی و بهره گیری درست از آن است.

زنی که از پس گذشت سالیان طولانی، خود را تلف شده و بر باد رفته نمی یابد، بی گمان درعین نازکی طبع، از قدرت و صلابت تیز برخوردار است. او باید خود را متقاعد کرده باشد یا در مرحله پایان ناپذیر متقاعد کردن خود بوده باشد که او، ارزشها و انتخاب های او، اهمیت بسیار دارند.

در دنیایی که مردان کنترل امور را به دست گرفته اند، فشار وارده بر زنان برای واگذاری حقوق طبیعی و خداداده آنها طبیعتاً بسیار زیاد است. تحت چنین شرایطی است که سرسختی و مقاومت زنان می باید جلوه ای آشکار یابد.

زن باید بپذیرد از باور این تلقین که سایه کم رنگی از همتای مذکر خود است. او شاعره، مؤلفه، مدیره یا رئیس نیست. در هر رشته ای که لیاقت و کاردانی خود را به اثبات می رساند، به خاطر اعتماد به نفس و نیز آموزش عامه کم اطلاع، باید با صداقت و اخلاص، خودش باشد و نه مقلد یا سایه و پیرو چمن مذکر حتی در لقب و عنوانی که به او می دهند.

گل سرخ تحت هر نام و عنوان دیگر، بوی خوش خود را خواهد داشت، اما هویت زن آنگاه که با عناوین و اسامی تحقیرآمیز و بی مسمی مورد خطاب قرار می گیرد، بدون شک تضعیف خواهد شد.

زن موفق در عرصه های اجتماعی نیازمند آن خواهد بود که عطف و رافت خود را مقتنم بدارد و آن را در فرصت های مقتضی به نمایش بگذارد تا مانع خشونت ناشی از بدست آوردن قدرت مطلق شود و بپذیرد که از ظاهر شدن در نقش مردان که قدرت را در زندگی بیش از عشق و زندگی پاس می دارند.

● همواره این پرسش پر تردید ذهن مرا اشغال می کند که آیا من حتی من، به نزد خدا بازخواهم گشت؟ تنها در صورت تحقق این آرزوست که من مرگ را مجاز به انجام وظایف می دانم.

وقتی به مرگ فکر می کنم، فکری که اخیراً با علایم هشدار دهنده به سراغم می آید، تجسم روزی که سپیده سرزند و من در این دره شگفت انگیز دیگر میان آن زندگان نباشم به من آرامش می بخشد. من قادرم از دست دادن خود را بپذیرم، اما از پذیرفتن مرگ دیگری ناتوانم، ناممکن می یابم عمل عزیمت دوست یا آشنایی به آن سرزمین ناشناخته را که هیچ کس از آن باز نمی گردد. ناباوری و به دنبال آن خشم تا مدتهای مدید همراهم صمیمی من می شوند.

به این پرسش حماسی: «ای مرگ، کجاست نیش زهر آگین تو؟» من این چنین پاسخ می دهم: «در قلب و ذهن و در خاطر اتم».

خلایبی که مرگ، در پشت سر به جای می نهد برای من هراسی زجرآلود ارمان می آورد. آنکه می میرد کجا می رود؟ کجاست اکنون؟ آیا مردگان، آنچنانکه جمیز ولدون جانسون شاعر می گوید: «در آغوش مسیح آرام می گیرند؟» اگر چنین است پس سرانجام هموعان دیگر من که ادیان گوناگون دارند چیست؟ آنها در آغوش چه کسی آرام می گیرند؟ همواره این پرسش پر تردید ذهن مرا اشغال می کند که آیا من حتی من، به نزد خدا بازخواهم گشت؟ تنها در

هنر زن ماندن

مقاله ای از: دکتر مایا آنجلو